



# جهان را از درون چاله‌های خیابان می‌نگرم

دارد تعلقات سیاسی من و حرفه من به عنوان یک نویسنده، عین یکدیگرند. بنابراین نباید با معطلی پروپاگاندای Propaganda رو در رو شوم. عموماً پروپاگاندای کلیت نمی‌کند. اثر پروپاگاند بیشتر از یک دوره نمی‌باشد. افرادی ندارد. اما آن دیگر هنر نیست. در موارد مشابه اثر هنری بی هم هستند که به عنوان پروپاگاند عمل می‌کنند پس از آن هم به حیات خود ادامه می‌دهند. دکارت‌لانگه یک فیلم پروپاگاند بود. فیلم‌های اینرشتاین هم پروپاگاند هستند. در دوره استالین‌بیس ساخته شده‌اند ولی زیبا هستند. اثر عظیم هنری‌اند. پس اثر پروپاگاند همیشه بی‌هوش نیستند. ولی انقلاب این طورند. همین جور که من بیانی به فرمول‌بندی‌های فیزیکی اعتقادی ندارم. واقعیت خیلی پیچیده است.

از آن پل سارتر، به عنوان یک مثال ممکن. آیا اشیای می‌رود که معتقد بود نویسندگان وظیفه دارند به سیاق مسلک خاصی رفتار کنند؟

فکر نمی‌کنم که نویسندگان باید سیاسی باشند. فکر نمی‌کنم نویسندگان باید صادق باشند، صادق در کاری که می‌کنند. نباید به خودشان اجازه بدهند که فروخته شوند. آن‌ها باید به خودشان احترام بگذارند. باید منت منت خودشان را هم در مقام استن و هم در مقام نویسندگان حرفه‌ای حفظ کنند. هر چه می‌خواهند بگویند باید بگویند. کلمات باید اصول باشند و از مل برخاسته باشند و گرنه مصنوعی خواهند شد. فاجعه است اگر سفارش سیاسی بگیرند. سبک موسوم به رئالیسم سوسیالیستی، نتیجه همین سفارش است. این سبک به اندازه رئالیسم کاپیتالیستی، فاجعه باز است.

در کتاب «محاورات آتش» با شور و حرارت خاصی و به تفصیل در مورد گامبریل گاتسپارازکو، سزار واپه‌خو و مخصوصاً پابلو لروندا مطالبی نوشته‌ام. اما تنها یک ارجاع کوچک به لوئیس بورخس دارم. در مدخلی که سال ۱۹۲۵ در آرزانتین، دهر چیزی که مردم را کرده هم

انگیزه هیستنگی و همدلی سرچشمه می‌گیرند با او احساس مشترکی دارم و لو را لحسن می‌کنم. ولی نویسندگان دیگری هستند که آشکارا سیاسی نیستند. بعضی نویسندگان هستند که کمک بزرگی به کشف هویت نامشکوف مردم کشورشان کرده‌اند. حتی بدون این که بقتله اثر سیاسی یا ارزشی خلق کرده‌اند. برای نمونه نویسنده بزرگ مکزیک خوان رولفو که به نظر من بهترین نویسنده آمریکای لاتین در قرن بیستم است. رولفو حامل واقعیت عربان بود. در زرفخرین شکل خود نه تنها واقعیت روزمره بلکه واقعیتی که حتی رویاهایمان را نیز بر می‌گردد. به همان میزان که هدایان واقعیت و آشغال می‌شد. اما هر کسی نباید در استعمال بلاغی تعریف خود دقت کند. این روزها کششی به سوی پوچسبهای فردی دیده می‌شود. عبارت قوی‌جوده سیاسی، تنها یک پوچسب است. ما همگی سیاسی هستیم. اگر تقابیم. یک هویت سیاسی آشکار، تنها نمک است. موجود آدمی نیست. حرفه برجسب‌زمن نظریات فخر ناک است.

پس ما ساراماگو را به عنوان یک نمونه در یک طرف و رولفو را در طرفی دیگر قرار می‌دهیم. نه در طرف دیگرند. هر طوی آن‌ها در کنار انجام یک امرند. رولفو تا زمانی که اثرش زنده است برای ما زنده است. او هنوز با ما در تکیه تفریق نمی‌کند. هر طوی این‌ها در حال بران سازی و برایشان نقاب از چهره واقعیت بودند. *Apuridos a ver* کمک به دیدن این کارکرد عمده هنر است.

اگر نویسنده‌ای تمهید سیاسی داشته باشد، چطور می‌تواند خودش را به روش هنرمندانه‌ای بیان کند؟ بدون این که در دام حالت‌های پروپاگاند بیفتد؟ من خودم را نویسنده‌ای با تمهید سیاسی، می‌نامم. نویسنده‌ای هستم که سعی می‌کند تا وارد رمزگان زندگی و آرهای جامعه، حوزه‌های پنهان، حوزه‌های ناشناخته بشود. چون اکنون واقعیت نقابی برجسب‌

جرج ایزول در مقاله‌ی با عنوان «چرا می‌نویسم؟» اعتراف کرد که: بلاغته شروع من همواره حسی چریکی، حسی از بی‌معنایی است. نقطه عزیمت تو چیست؟

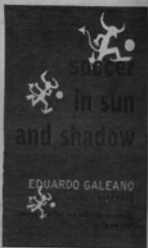
من فقط وقتی می‌نویسم که دستم هوس کند. وقتی حس کنم که نیاز دارم به نوشتن. من این را از یک نویسنده چیره‌دست گویایی که خدای دارم نوازیست یاد گرفتم. همین را کارش بود. فقط وقتی می‌زنم که دستم هوس کند. فقط وقتی می‌نویسم که حس کنم به نوشتن نیاز دارم. نه فقط چون وجدانم آن را دیده‌ام می‌کند. این فقط از بغض من نسبت به بی‌معنایی سرچشمه نمی‌گردد. نوشتن، ستایش زندگی است که به طرز بسیار زیبایی ترسناک و به طرز ترسناکی زیباست.

خورخه کاستاندا یا Jorge G. Castaneda در کتاب خود «اتوپیای غیر مسلح آمریکای لاتین» پس از جنگ سرد (۱۹۹۲) ادعا می‌کند که روشنفکران آمریکای لاتین همیشه «معلق‌گردد محوری» را برعهده داشته‌اند. آن‌ها به بیان کاستاندا «حافظان وجدان ملی» منتقدان و مدعیان همیشگی مسئولیت:

حصار اصول و صداقت هستند در جهان اسپانیایی و پرتغالی زبان، ذهن بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و موسیقیدان‌ها درگیر فقر و بی‌معنایی پیرامونشان است. برلنده پرتغالی جایزه نوبل «روزه ساراماگو» برای نمونه، متأسفانه به چپ‌پایان و مکزیکو سفر می‌کند تا همبستگی خود را با شورشیان را پائینا اعلام کند. چرا نویسندگان آمریکای لاتین عموماً نسبت به نویسندگان این جا (۱۹۶۷) متحدها از مسلح وجدان سیاسی بالاتری برخوردارند؟

من به تعمیم دادن بدگمانی و اساساً توابع در مورد دانش و روشنفکر با کار کرده مولف نظری بدهم. معتقدم این‌ها به مسوولیت بستگی دارد. تعمیم دادن کار متصالحی نیست. ساراماگو نویسنده بزرگی است. قادر است تا رفتاری روح کارآفرینش را بکناد. اثر لو از

فرایر در حال اتفاق گفتن است این حقیقت فرد و جدل سیاسی مردم نه نویسنده. خیلی کمتر از پیش است اما تاریخ هزار پرخ می خورد. توضیح عوض می شود واقعیت تقدیر نیست زور زمانی است. نمی دانم چه اتفاقی برای جوان ها خواهد افتاد همان طور برای نویسندگان آن ها باید افراد صاف باشد که ادبیات را به عنوان گلابی تجارت مصرف نمی کنند بلکه بیشتر ادبیات را به عنوان وسیله بیان کسانی که باید گفته شود به کار می برند. آن برای من مسأله فلسفی است. کسانی که سرلوار گفتن اند آن هایی که از نیاز به گفتن عبود زیاده شده اند این همه آن چیزی است که از کسانی که می نویسند می خواهد. بقیه با قضا ز یاد لعینت ندارد بیشتر نویسندگان چه با بهترین نیت چیز همی می در باب بشریت برای من نغزاند. بیشتر نوشته های سیاسی و مطبوعه و مزرع فرزند نفسی نویسندگان سیاسی به نظر می آید نه می بندند که هر چیز ممکن است یک سوز (موضوع) باشد صدای رنگ جاری در هوا یک فکند یک پنجره صدای گامها. مهم ترین چیز یک دیدگاه است کجا قرار داری؟ از چه نقطه نظری، چشمان تو می بینند؟ از چه نقطه نظری چیزی را که حس یا فکر می کنی. به ما می گوئی؟ از بعضی جهات کتاب ضرورتاً کنشی سیاسی است. از جهات دیگر نیست اما هر کسی باید در موقع بحث در مورد این موضوعات دقت کند ساده است که یک نویسنده یا هنرمند را با گفتن این که باید اما اون سبب به می قدر کنی. مثل این است که بگویی او اشتغال است



می بینم منظور این است که نرودا نویسنده بهتری است. به خاطر سیاست های چپگرایش. آدم بهتری است؟ بخشی از مداخلات آتش که در مورد بورخس است به افتخار توصیف نرودا بر می آید. شاید درست باشد. در این کتاب من بیشتر به نرودا اذیت نشان دادم اما این به خاطر تمهیدات خاصی سیاسی شلی نیست. چون می گویم در آثار نرودا کسی هست که در میان فرس ها و شگفتی های زندگی می زیست. گفته و می زند و می خرد و از شرایط مطلق و زمان و مسرعه چند حس کرده است. حتی می گویم بعضی اکثر سینه را رنگی در برخی از آثار نرودا هست که در اغلب آثار بورخس وجود ندارد. در بعضی آثار بورخس هم آن را حس می کنم اما همیشه به شکلی در اندام که شکل چیزی ندهد. و خیلی ارزشمند.

نسلی کامل از نویسندگان آمریکای لاتین و اسپانیا بر جای می ماند که گرسه را ملازمه دادند. کورنوس فوتتسی، ماریو بارکاس، یوسه کارلوس میونسالیس، مانوش و اسکوتز مونیکن، باولیرا و دیگر آ آ نسل آینده نویسندگان آمریکای لاتین هم دچار تمهیدات سیاسی خواهد شد؟ آیا آن ها به انقلاب گویا به شکلی که گزسیا را که به آن توجه نشان داد، واگش نشان خواهند داد؟

من هم مثل پامپیر یک... اسمعیل ام اگر چیزی را پیشگویی کنم آن در جهت مخالفی پیش خواهد رفت. من اگر یک پامپیر حرف می بومم یک گامی جلوی گامی می شوم و تناسلی می کردم که درازا به غنا به دلار به من بدین من نمی دانم که برای نسل بعدی چه اتفاقی خواهد افتاد. در این زمانه یک روند سیاست زدایی

می آورد مثل فولیاب یا سیاست و هر چیزی که آن ها را تکثیر می کند مثل آینه یا عمل عاشقانه. برای آن ها حامل حس از ترس است. از بورخس هیچ واقعیت دیگری را به جز آن چه در گذشته گذشته نیا گاش اتفاق افتاده یا آن چه در کتاب های که توسط کسانی که بلد بودند واقعیت را تشریح کنند آمده نمی شناسد. باقی دود هواست. خوره خوروش بورخس با حرافت خاص و توضیحی گزینش در تاریخ جهانی راکتت را روایت می کند اما در باب تنگ علی می که در پیرامونش حرفه کلانی نمی گوید.

وقتی نرودا و پامپیر را به عنوان یک عضو حزب کمونیست و یک زندنده نظام می داند بهترین نظرات را نوشت که مثل نظریه به استالین یا چین کاری بود. بهترین بخش *Carro General* در همین دوره نوشته شد. بهترین بخش از همین کتاب اما وقتی نوشته می شود که لو به راحتی آواز شگفتی و ترس لغت و تنگ آواز به دنیا آمدن در آمریکای لاتین را سر می دهد. بورخس را تاکنون جای ویژه در قلب من داشته است. من اکثر سینه زندگی را در آسایش حس نمی کنم. می کشم، مهارش و صاعقش را تحسین می کنم. او یک روشنگر است. مردی است آنها با یک مغز نه قلبی. نه جنسیتی. نه معدنی. فقط یک مغز یک مغز در خشان، مغز فوق العاده باغوش اما او نخبه گرا و زردپرست و مرجع بود. به دیکتاتورهای نظامی مثل زارل و داتا در آرژانتین و پیونده در شیلی، تنظیم کرد. به او احساس نزدیکی نمی کنم. او *un escritor* بود. نرودا نویسنده بارز نیست. روشنگری در کتابخانه نرودا به شکلی متفاوت با جهان فریز بود. در اشعار او ما مستایش زندگی، میوه دریا و مشق را

چیزهای دیگری بنویسد تا دیگر خودم را تکرار نکنم. سرودته با زبانی کاملاً متفاوت از زبان رگهای گذشته نوشته شده اما من هنوز به مفاهیم موجود در هر گداه و مفاهیم به این کتاب هوادارم می‌کنم. کتابی است که دوست‌داران هر حالاً که این کتاب در کنار رگهای گذشته قرار گرفته اصلاً بشنیدم نیستند. رگهای گذشته به عنوان یک کتاب کلاسیک در آمریکای لاتین تلقی می‌شود چندی است از آن تا به حال فروخته شده!

برایم تعریفی ندارد.

نویسنده‌تان خیلی به فروش کتاب‌هایشان توجه می‌کنند.

برایم کافی است اگر رفاه زندگی بر من مثل زندگی نویسنده فراهم شود. نویسنده‌ای حرفه‌ای ترستی است. من نمی‌نویسم که پولدار بشوم چیزهای شخصی‌ست که نیاز دارم بگویم اما برایم تعریفی ندارد که چه تعداد کتاب می‌فروشند یا در ایست بهترین فروش‌ها چه جایی دارم. مردم‌نظر این چیزها را بیرون

این روزها در آمریکا ما چیزهای زیادی در مورد مارکوس، رهبر معنوی گروه زاپاتا ایستاد شورشیان چپ‌پایان در مکزیکو، نمی‌شنویم. اما مارکوس در اروپا و آمریکای لاتین به‌رادر مشهوری است. در حقیقت بعضی منتقدان که حرکت‌های گروه او را در روزنامه شهر مکزیکو لا جورنال La Jornada می‌پرسی می‌کنند، او را از بهترین نویسندگان این منطقه می‌دانند و در مکزیکو به طور وسیعی شناخته شده است. عموماً بهترین نویسندگان تأثیرگذار روی نوشته‌های او کسانی هستند مثل ویلیام شکسپیر، فیچرینکو گارسیا لورکا، خولیو گورناتسار و... ادواردو گالانو.

نمی‌دانستم که روی کار او تأثیر گذاشته‌ام فکر می‌کنم او آرزوهای جمعی این حرکت را منجمد می‌کند. حرکتی برخاسته از اعتراض مردم جوانی چپ‌پایان، گروه قریب به مارکوس، این چه به عنوان حرکتی محلی شروع شده بود بعدها به چیزی ملی و سپس بین‌المللی تبدیل شد. زاپاتیستی‌ها فوائد باری را عوض کردند. مکزیکو شهر دموکراسی نیست چون اقتصاد مکزیکو همه در کف دست نیست. مشخص است از نظر سیاسی مکزیکو گام‌های باندی در جهت دموکراسی داشته است. این توطئه‌ها تا حد زیادی نتیجه فشارهای نیروهای زاپاتیستی است.

آن‌ها آرزوی‌های جامعه را مهار کرده‌اند و به آن جهت نامشروع مردم قریب به زبان مارکوس، من نظر من زبان لو زبانی باشکوه است. زبانی که شامل خشک شعر و نظریه بر سر این‌ها را همگی از طنز می‌شود ما به طنز محتاجیم همان چیز که به آب و نان نیاز داریم. طنز بزرگترین فعالیت او در مقام یک نویسنده است. روشنفکران و نویسندگان آمریکایی سرور با به چه

دلیل تحسین می‌کنی؟  
نمی‌خواهم به این سوال پاسخ بدهم چون نمی‌دانم زمان است کسانی که در آغاز روی من تأثیر عمیق گذاشته‌اند. مریک لوپان، امبروزی پیرس Ambrosio Carron مک‌کولر Carson McCullers، ویلیام فاکنر و جی دی سالینجر بودند من شبانه طنز آثار لوپان و پیرس هستم.

جیمز بالدوین James Baldwin من مقدمه کتاب اوتش دیدادشت‌های پسری بومی، صریحاً اعلام می‌کند، من می‌خواهم آدم صادق و نویسنده‌ای خوب باشم... می‌خواهمی چه جور آدمی و چه جور نویسنده‌ای باشی؟

می‌خواهم یک آدم صادق و یک نویسنده خوب باشم همان طور که بالدوین بود. من او را خیلی تحسین می‌کنم. او در جایی داستانی گفت که من در چند سوم از کتاب مصاحرات انتره از آن استفاده کردم روی که خیلی جوان بوده و در خیابان به اتفاق دوست نقلش کرد قدم می‌زدند جلوی یک چراغ می‌ایستاد دوستش می‌گوید، نگاه کن، بالدوین به جز یک چاله کشید آب چیزی نمی‌بیند. دوست او اصرار می‌کند فحرت نگاه کن، آن در وقت بالدوین یک نگاه حساس به چاله می‌انداخت و نگاه نقلی را در حال گفتار در گوشت می‌بیند. در نگاه روشن هم رنگین گمانی می‌بیند، خیابان را می‌بیند که می‌گذرد، مردم را در حال گذر از خیابان می‌بیند. مرد دیوانه و چاندوگول و تمام جهان را می‌بیند که دارند می‌گذرند. جهانی را بگیر در آن چاله کوچک افتاده بود. بالدوین گفت که آن روز یاد گرفت که بسبب این نوشتن برای من درس بزرگی بود. من همیشه سعی می‌کنم که جهان را در جهان چاله‌های کوچک خیابان بگیرم.

مساحبه استیگ لارنر و گالانو دو فصل در کتابتون شهر مینهن

پاوستی‌ها  
این متن بر روی این است و مقاله کسانی که باید گفته بودند تا زمانه Mauthausen تکلیف اولیه استخوان خرس و سگ را در شخم در مکزیکو زندگی می‌کند. اثرش را اولین در مجلات بسیاری چون ریگال Mauthausen و دیگر مجله‌ها چاپ کرده است.

1. خیرگاه کاتولیک نویسنده شهر مکزیکو در سال ۱۹۴۲ در شهر مکزیکو به دنیا می‌آید به تحصیل درس معارف مشغول می‌شود پس از پاسی به تیروک سیاه می‌رود و به کار می‌کند. نویسنده‌های فرانسوی معروف در طول سالها در آن مجلات مشغولی چون تیروک لایمز و لیم به چاپ می‌رساند. کارهای خود را در مجله پاریس دریافت می‌کند و در مجله فرانسوی و دانشگاه ملی مکزیکو ارتباط می‌بناهد با نویس می‌کند. زندگی و مرگ چه آغاز شد. مکزیکو و مدتی آن را برای آمریکا و

آزادی صلح آمریکای لاتین پس از جنگ سرد از اثر مشهور وی هستند. او در روز ۲۹ مارس ۱۹۶۶ در سن ۳۹ سالگی در دنیا می‌رود.

1. در دهه ۱۹۵۰ (دولت استبدادی است) و در زمان گذشته به نفوذ دخالت و نفوذ ایمن و طایفه در جهت ترک نظامی می‌شدند است و در خدمت جسمی و اجتماعی میانی این‌ها و مستحکم و طایفه خاص بود. در روز گذشته در گروه نظامی و صلح تمام و سازمان می‌باید تا طایفه مکزیکو و نظر معینی روح باید و منتشر شود. گروه نویسندگان جهان و جهانی بسیار سرور و کسری به خود گرفته و در طلب رضایت اجتماعی نظریه اقتصادی، سیاسی و فقهی یافته است. روز گذشته در عصر حاضر، جهان فاسد و غیرانسانی، روان و فزیک مرست و اثر است در خنثی را بر نمی‌گذرد و طایفه نیز مطالبات عامه ندارد مثل اثر با وقایع، مناطق ناپیدا یا چیزی موجود از راه بعد از کتاب فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی، مسه (زاد) نو

2. امبروزی پیرس از بزرگترین نویسندگان پانام قریب نود و سه سالگی قریب بیست و سه سالگی در سال ۱۸۶۲ در ایالت آلمو بنیان می‌آید. در سال ۱۸۸۲ به هند سفر می‌کند در جنگ‌های داخلی به عنوان سرباز شرکت می‌جوید. در سال ۱۸۹۲ به مدت چهار سال به فعالیت سفر می‌کند. او با مارک لوپان و دست‌خط مطایفه می‌کند. در سال ۱۹۱۲ در ۶۱ سالگی حل از خط‌های زمین خود می‌کند و به مکزیک سفر می‌کند. کارهای نوشتنی در مجله ریگال مکزیکو در کارهای نظریه‌ای سرنویس‌ها نویسنده به عنوان مترجم از اثر لوپان به عنوان به نقد فضا، جهان، شرق نظری، شکل خشکانه و نقل ملاحظه من نقل کرده. در سال ۱۹۱۲ به هند جهان می‌رود.

3. کریستین ماک کولر (۱۹۱۲-۱۹۷۱) در ۱۹ خرداد ۱۹۱۲ در ایالت خوراسا به دنیا می‌آید. در کودکی به موسیقی و بازیگری علاقه داشت. می‌نویسد بر روی آثار نوشتاری، فلسفه، مقاله می‌کند و چند نوشته و نمایشنامه را در مجله‌ها منتشر می‌کند. آثار او لقب بر آثار نویسندگان روی سنده می‌نویسد. در سال ۱۹۴۲ جابزه هنری پانام را دریافت می‌کند. آثار او می‌توان به صلح‌ها، مطالب چندین مجله نظریه‌ها، یک شکر می‌نویسد و همان‌جا کتاب فزودنه قرار گرفت. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۱ پس از ۲۹ روز تصدیق اثر مرگ مغزی در می‌گذرد.

4. جیمز بالدوین در روز دوم اکتوبر ۱۹۱۲ در پاری کرکز با نام اولیه در مقاله به دنیا می‌آید. در میانه سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ لندن مشغول می‌شود. در سال ۱۹۴۲ ریپبلد ویت نام در مجله گریوید مشغول می‌کند و نوشتن اولین رمانش را با نام مقاله پاری من آغاز می‌کند. در سال ۱۹۴۸ رمان Harlem Child را می‌نویسد که مورد توجه منتقدان قرار می‌گیرد. از آثار او می‌توان به مرد آن را به کوبه (۱۹۵۲)، نمایشنامه کوبه (۱۹۵۲)، مقاله جویایی (۱۹۵۵) و نمایشنامه‌های چیزهای نامیده (۱۹۵۸) نقل کرده. در سال ۱۹۶۲ در اثر مرگ سینه در نمایش در فرانسه در دنیا می‌رود.